

بختی در باب هنر اسلام

Some Reflection
on Islamic Art

چیستنا ینثربی

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

○ مینیاتوری با صحنه‌ی حماسی، نبرد قهرمانان ایرانی را در شاهنامه به تصویر کشیده است. وقتی دقیق‌تر نگاه می‌کنیم، جنبه‌های دیگری از تصویر برایمان آشکار می‌شود. گویی برای این حکایت رزمی، تعبیری عرفانی پیدا می‌کنیم و عالمی مثالی را ماورای عالم جسمانی احساس می‌کنیم. آن سوی صحنه‌های نبرد حماسی، گویی «اسرار صغیر» مخاطب را برای درک «اسرار کبیر» آماده می‌سازد.

○ بخش‌هایی از قرآن مجید با فرم‌ها و اشکال گیاهی، استیلیزه و یا اسلیمی خوشنویسی شده



شماره هفتم، آریه

است. اگر بیش تر دقت کنیم، متوجه می شویم کلمات و حروفی که تجسم آیات قرآنی را نشان می دهند، خود بخشی مستقل و قدرتمند پیدا کرده اند و از طریق شکل و قالب بصری خویش، «کیفیت الهی» را تجسم بخشیده اند. گویی حروف الفبای مقدس با خصایص و ویژگی های پروردگار ارتباط نزدیکی دارد.

به یکی از مساجد اسلامی وارد می شویم، نقوش درونی معبرهای طاقدار مسجد تحت تاثیر بازتاب نور، فضایی قدسی را متجلی می کند. ظرافت ستون ها و درخشش سقف ها با کاشی کاری های سبز و آبی رنگ، چشم را خیره می کند. گویی در این مکان همه چیز به نور بدل می شود و نور به نوبه ی خود، به بلور مبدل می شود. فضای مسجد به گونه ای طراحی شده است که با ورود به آن، به نحوی ملموس، حضور الهی را احساس می کنیم. گویی پرتو نور حقیقت بر همه چیز متجلی شده است.

مفهوم رمزی جنبه های مختلف هنر اسلامی با جنبه های معنویت اسلام ارتباط نزدیک دارد و همین معنویت توحیدی است که خلق معماری قدسی اسلامی را که یکی از اصلی ترین هنرهای اسلامی است، ممکن می سازد. خوشنویسی، معماری، نقاشی، مینیاتور، سفالگری و تزییه همگی شاخه های مختلف هنر اسلامی اند که به شیوه ای بی واسطه از روحانیت اسلامی سرچشمه می گیرند.

ذات فرافردی هنر اسلامی می تواند صرفاً بر اساس شهود یا خلاقیت فردی تجلی پیدا کند. این ذات به نحوی در تفکر و جهان بینی اسلام ریشه دارد. هنرمند مسلمان به هر کجا که بنگرد، جلوه ای از حقیقت را می یابد. گویی شیوه ی زیستن او مصداق همان آیه ی معروف است که می گوید: «پس به هر طرف رو کنید، به سوی خدا رو آورده اید.» (بقره، ۱۱۵)

از مهم ترین ویژگی های هنر اسلامی، «حکمتی» است که در ورای آن نهفته است. این حکمت سرشت الهی انسان را جلوه گر می سازد، نه این که پنهانش کند. شاید اگر بخواهیم چند ویژگی مشخص را برای هنر اسلامی برشماریم، با نگاهی به انواع هنرهای اسلامی، به ویژگی های مشترک زیر برسیم:

۱. هنر اسلامی از اصل وحدت و انسجام ریشه می گیرد و بینشی کامل و مجموعه نگر بر آن حاکم است و تمام انواع آن، پیوند نزدیکی با اعمال مذهبی و راز آشنایی دارد و از جنبه های رمزی و روحانی برخوردار است.

۲. هنر اسلامی، در هر شکل خود، جنبه ای از دین است که ذهن انسان را به جست و جو و پرسش وامی دارد؛ اما خود، پاسخ نهایی را به او ارائه نمی کند. گویی قصد ایجاد انگیزه و حرکت در مخاطب را دارد، اما خود از ارائه ی کامل ترین پاسخ پرهیز می کند، چرا که مخاطب، خود باید کامل ترین پاسخ را بیابد. هنر اسلامی تنها به مخاطب خود یاری می رساند تا حقایق الهی را در ساحت مادی تجربه کند و سوار بر بال های زیبایی، به سوی جایگاه اصلی خود که همانا «قرب الهی» است، حرکت کند.

۳. هنر اسلامی، مانند همه ی انواع هنرهای مقدس، به نوعی واجد سادگی و خصوصیت «تهی بودن» است که عرفا از آن با نام «فقر معنوی» یاد می کنند. این فقر معنوی به نحوی با مفهوم ازلی و ابدی پیوند دارد و حاصل آن خلق هنری زمان یا فرازمان است. شاید به همین دلیل است که هنوز پس از گذشت سال ها، آثار عارفان بزرگ اسلام چون مولانا، عطار و خواجه عبدالله انصاری به نیازهای روحی مخاطبان خود پاسخ می دهد، زیرا این آثار در عین سادگی، پیوند ریشه داری با نیازهای معنوی انسان دارد.

۴. هنر اسلامی از «بطن وحی» برخاسته است. اگر هنر مقدس باشد، لازمه ی آن وحی است. اما هنرمند اسلامی برای این که اثر هنری بیافریند، باید واجد حالتی از صدق و اخلاص باشد تا بتواند با روح وحی ارتباط داشته باشد. هنرمند اسلامی برای این که کمالی را تجسم بخشد و یک اثر هنری بیافریند، نخست باید خود در راه کمال قدم بردارد و گرنه نمی تواند هنر مقدس بیافریند؛ هنری که در آن، حضور و قرب حق باشد و دیدنش انسان را به یاد خدا بیندازد.

۵. هنر اسلامی، مانند همه ی هنرها، با عنصر «زیبایی» آمیخته است. بزرگی گفته است زیبایی آمیخته ای از حقیقت و شادی است؛ زیبایی مظهر حقیقت مطلق است و حقیقت خداست؛ خداوند عین سرور و ابتهاج است. پس هر زیبایی لازمه اش یک نوع بهجت و سرور روحی است و اوج زیبایی در هنر اسلامی رسیدن به احساسی از قرب الهی است که



بالاترین و متعالی‌ترین وجه سرور و جذبه را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

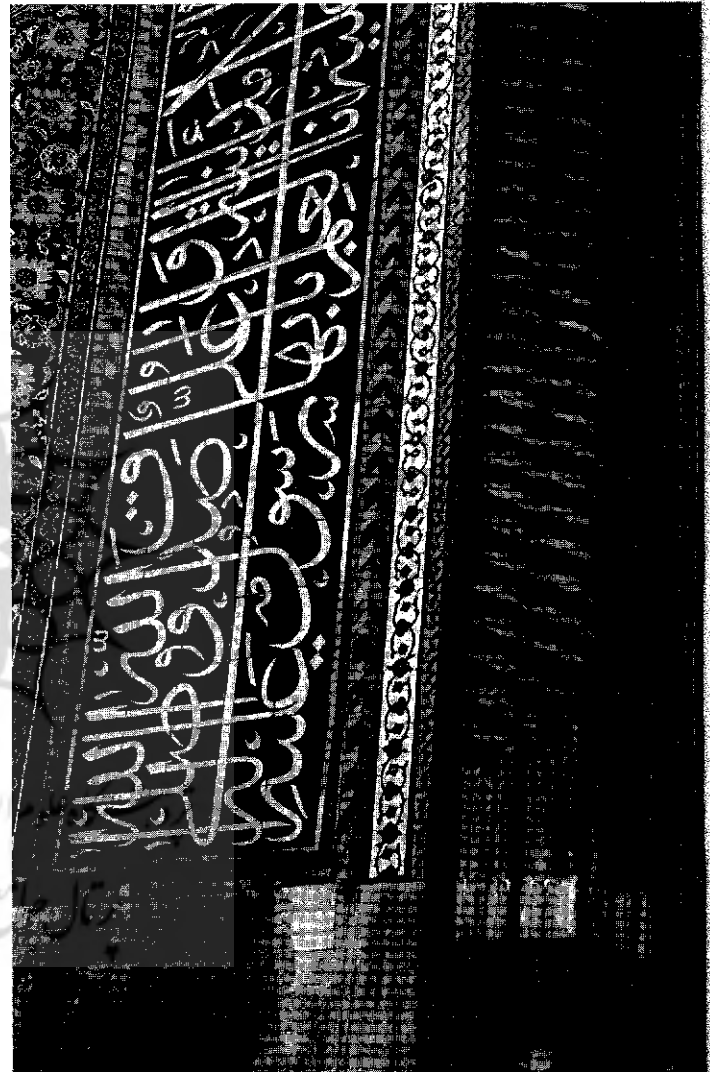
عزاز دیگر ویژگی‌های هنر اسلامی نمادگرایی (سمبولیسم) یا رمز و تمثیل است. رمز و نماد همچون آینه‌ی شفاف است که حقایق عالم ملکوت را جلوه‌گر می‌سازد. قرآن مجید نیز بر رمز و نماد و تمثیل استوار است. خداوند در قرآن نخست برای ما مثالی می‌زند و سپس با آن مثال، یک قاعده یا اصل وجودی را بر ایمان تبیین می‌کند. خواننده از معنای ظاهری مثل‌ها، به معنای حقیقی آن‌ها رسوخ می‌کند. نمادگرایی اساس هنر مقدس است چرا که در هنر مقدس، هر رمز نشانه‌ی یک حقیقت برتر است. این رمزها و نمادها وضعی و قراردادی نیست، بلکه یک امر حقیقی و وجودی است. نمادهای دینی در عین این که در یک صورت ظاهر شده است، راه به بی‌نهایت دارد.

هر چند بسیاری از صاحب‌نظران درباره‌ی ویژگی‌های مشترک هنرهای اسلامی هم عقیده‌اند، ولی نباید از یاد برد که هنر محصول تقابل انسان با هستی است. به همین دلیل از بدو تشکیل جوامع اولیه، هنر در انجام مراسم و مناسک، نیایش‌ها و آیین‌ها به تدریج جای خود را باز کرد و به این ترتیب، جزء جدایی‌ناپذیر زندگی انسان شد. بنابراین، هنر در همه‌ی ادیان به شکلی خاص نمود یافته است. هنر ادیان مختلف، جلوه‌های تبلور اندیشه‌های متفاوت اما دینی محسوب می‌شوند.

در این میان، هنر اسلامی واجد یک ویژگی منحصر به فرد است و آن ویژگی توحیدی آن است. در همه‌ی جلوه‌های هنر اسلامی، حرکت درونی اشیا به سوی بالا و حقیقتی ورای این جهان است و تمام مراتب وجود در عالم هستی به نحوی به پروردگار یکتا مربوط می‌شوند. کاربرد فضای خالی در هنر اسلامی، یکی از مهم‌ترین ثمرات مستقیم اصل متافیزیکی توحید است. توحید، به گونه‌ای صریح و موجز، در کلمه‌ی شهادت یعنی «لا اله الا الله» متجلی است. این اصل یکی از عمیق‌ترین رموز متافیزیک و واجد جنبه‌ها و سطوح معنایی متفاوت است. اولین آن‌ها تاکید بر سرشت گذرا و غیراصیل «هر چه به جز خدا» یا «ماسوی‌الله» یا همان کل نظام خلقت است که در این میان، عالم ماده از سایر عوالم ناپایدارتر است.

دومین سطح معنایی شهادتین بر غیریت و متفاوت بودن حقیقت مطلق تاکید می‌کند، یعنی این که خداوند کاملاً ورای تمام چیزهایی قرار دارد که ذهن و حواس معمولی، به مفهوم رایج کلمه، آن‌ها را «واقعیت» می‌شناسد. اگر اشیا را به مفهوم متداول تلقی کنیم، آن‌گاه

خلاء، یعنی آن چه از اشیا تهی است، به صورت پژواک حضور خداوند در نظام هستی جلوه‌گر می‌شود. زیرا از طریق نفی «اشیا»، در واقع به آن چه ورای همه‌ی چیزهاست، اشاره دارد. بنابراین، فضای خالی مظهر تعالی پروردگار و حضور او در تمام اشیا است. این اصل اساسی متافیزیک که بر پایه‌ی توحید و شهادت استوار است، عمیقاً بر نقش مهمی دلالت می‌کند که فضای خالی در هنر اسلامی ایفا می‌کند و اهمیت معنوی آن در هنر و معماری قابل بررسی است. فضای خالی، اثر محدودکننده‌ی فضای کیهانی بر



انسان را حذف می کند و از آن جا که حجاب جسم برداشته می شود، نور الهی به درون می تابد. پس فضای خالی باعث می شود که موجود پذیرای نور الهی شود.

هنر اسلامی به نوعی همه ی هستی، شعر، وزن، تناسب، قدرت و افسون خود را از اندیشه ی توحیدی می گیرد. اما موضوع آن چیست؟ آیا هنر اسلامی صرفاً به موضوع های مطرح شده در دین اسلام محدود می شود؟ آیا هنر را می توان صرفاً از آن جهت

که موضوعی اسلامی را انتخاب کرده است، هنر اسلامی خواند؟ پاسخ، منفی است. تنها موضوع هنر نیست که اسلامی بودن آن را مشخص می کند، بلکه ساختار، شیوه ی بیان و صورت آن نیز باید با دین اسلام هماهنگی داشته باشد؛ یعنی تجلی وحدت را در ساحت کثرت به نمایش بگذارد. شاید بسیاری از شاعران مسلمان و عارف مسلک ایرانی، همچون مولوی و عطار، به بهترین وجه تجلی وحدت را در ساحت کثرت به نمایش گذاشته باشند. برای مثال، شعر مولانا ثمره ی شهود روحانی اوست؛ نوعی برانگیختگی و بیداری که با تحولی در روح آغاز می شود و «به تحول کیمیاگرانه» می انجامد. شعر مولانا وسیله ای برای بیان حقیقت است و از این جهت به منطق (لوگوس) شباهت دارد. در جای جای مثنوی معنوی، مولانا بر این حقیقت پای می فشارد که شاعر نیست و سرودن شعر امری اختیاری و دست او نیست.

قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

حرف چه بود تا تو اندیشی از آن

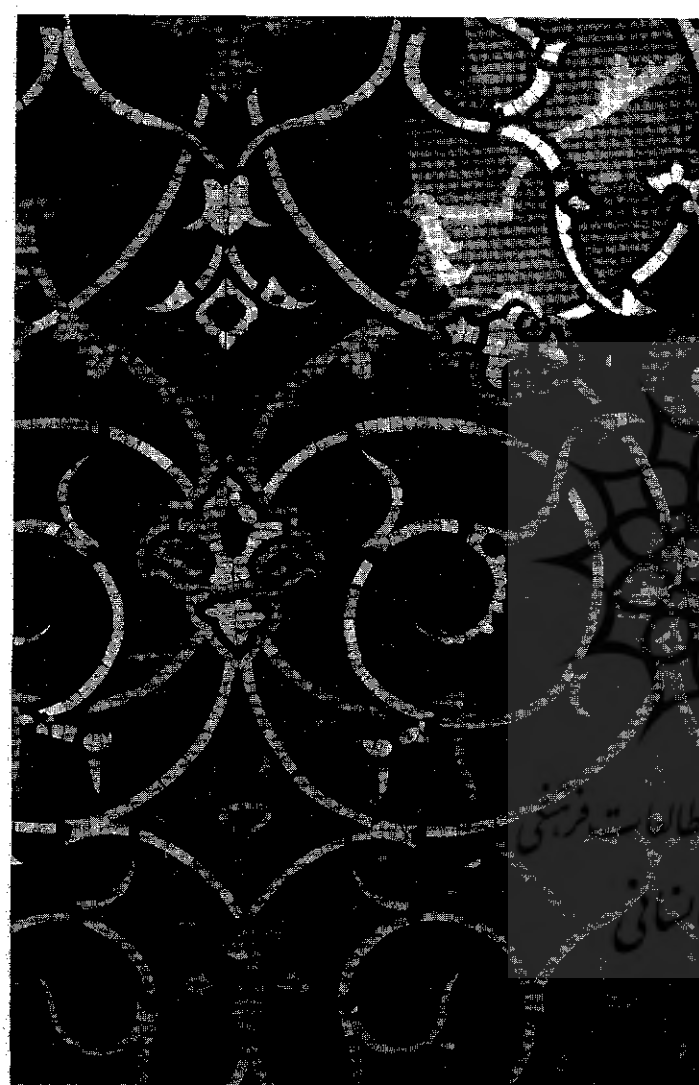
حرف چه بود خار دیوار رزان

حرف و صوت و گفت را برهم زخم

تا که بی این هر سه از تو دم زخم

سرودن این گونه شعر، به نوعی بیان حقیقت است که معرفت حاصل از آن باعث دگرگونی هستی آدمی می شود. این همان عرفان یا متافیزیک سنتی است که در آن منطق و شعر به هم می رسند و یا به قول لئو تولستوی، نویسنده ی روسی، نوعی «اشراق ادبی» است که در آن «احساس عشق به خداوند» تجلی یافته است. همین اتفاق در نمایش های مذهبی آیینی نیز رخ می دهد. اگرچه همواره میان تئاتر و دیانت ارتباط تنگاتنگی وجود داشته و از نگاه بسیاری از نظریه پردازان، تئاتر منشعب از مراسم دینی و آیین واره های نیایشی است، اما در نمایش های مذهبی آیینی که اوج آن در تعزیه نمود دارد، انسان با نیروهای غیبی، جهان ملکوت و ناخودآگاه و دنیای رمزوراز

و به عبارت بهتر، با عالم قدسی سروکار دارد. عنصر اصلی نمایش آیینی اسلامی، جوهره ی روحانیت است، چرا که این نوع نمایش به دنبال تزکیه ی تماشاگر، تعالی روح او و نشان دادن حقایق بزرگ و ازلی است. این نوع نمایش بیش از آن که سرگرمی و تفریح باشد، نوعی عبادت و وظیفه محسوب می شود. «زیستن حیاتی است مشترک برای وحدت بیش تر جمع بر اساس ایده ای مقدس».



به همین دلیل، در نمایش های آیینی نیز مانند اشعار مولانا یا معماری اسلامی، هنرمند خود را خالق نمی داند، بلکه تنها خود را واسطه ی فیض می داند و خالق اصلی را خدایی می داند که همه چیز از آن اوست. هدف غایی همه ی نمایش های آیینی تزکیه و تخلیه ی روانی و در نتیجه رسیدن به یک آگاهی برتر است. این اتفاق در بهترین شکل خود در مراسم نمایشی تعزیه رخ می دهد. در تعزیه، مقصود تماشاگر صرفاً تماشا کردن نیست، بلکه شرکت کردن در یک مراسم عبادی آیینی است. تماشاگر تعزیه از بیرون به آن نمی نگرد، از درون با آن یکی می شود. تماشاگر به راستی می داند که در دل خلاقیتی حاضر است که بر مبنای ارزش های اخلاقی ایمانی یک جامعه ی یک دست و دارای وحدت و یگانگی شکل گرفته است. او می داند که قرار نیست پیامی را بگیرد، یا انتقال دهد، بلکه هدف این است تا با شرکت در یک واقعه، زنگار از آینه ی روحش بزداید، اشک بریزد و آرام شود. تماشاگر در این نمایش واره، به سکوت و تمرکز نیازمند است نه به هشیاری عقل یا واکنش حسی. این احساسی است که انسان در زمان انجام نمایش دارد. این گونه نمایش ها، تماشاگر را به نوعی «امنیت روانی» می رساند و به او آرامش فکر و جلای روح می بخشد. در این نوع آثار نمایشی، تلاش انسان برای دستیابی به اسطوره ها نیز مشاهده می شود، گویی همه چیز در زمان اسطوره و در زمان بدایت هر چیز رخ می دهد.

این نوع هنر به نحوی به تصوف شباهت دارد. تصوف راهی است برای دسترسی به آن سکوت و آرامشی که در مرکز هستی انسان نهفته است؛ سکوتی که زیباترین موسیقی هاست و تنها توسط حکیم یا صوفی شنیده می شود و آرامشی که منشا هر گونه فعالیت و تحرک معنی دار است و سرچشمه ی حیات و مبداء هستی انسان است. همان گونه که تصوف برای بیان حقیقت خود می تواند از هر وسیله ی مشروع سود جوید، هنر اسلامی نیز برای رسیدن به این آرامش و سکون الهی، می تواند از محمل های مختلف بهره گیرد. این جاست که هنر اسلامی به صورت روی می آورد. صورت، حجاب عالم معناست ولی در عین حال نماد عالم قدسی و وسیله ای برای رسیدن به آن است. هنر بدون حمایت ماده و صورت، نمی تواند به عالم قدسی راه یابد. اما این صورت و حجاب باید آن چنان زیبا و صیقل یافته بیان

شود که چون آینه ای زیبایی های عالم معنا و ملکوت را بازتاب دهد. این صورت می تواند یک حرکت در آیین نمایشی، یک شکل هندسی در معماری، طرحی یا اسلیمی در نقاشی و خطاطی و یا نوایی در موسیقی باشد. هر چه باشد، هنر نیز چون تصوف می تواند از همه ی امکانات صورت استفاده کند و تاثیر عمیق خود را بر روح انسانی برجا گذارد. به همین دلیل، هنر اسلامی از اسرار الهی است. روح آدمی از عالم قدسی سرچشمه می گیرد و توسط طلسم و افسون هنر دوباره با این عالم معنا پیوند می یابد. تمام کوشش های هنرمندان اسلامی برای نیل به کمال و رسیدن به این لحظه ی عظیم کشف و پیوند میان صورت و معناست... هنر اسلامی مرکبی برای انسان است تا با آن به اوج عالم پهناور وجد و شادی الهی پرواز کند. آغاز آن هنر است؛ اما پایانش، احساس عروج معنوی است که به راستی پایانی برای آن نمی توان قائل شد.

از این جهت، رابطه ی هنر اسلامی و تصوف رابطه ای حقیقی است. سالک و هنرمند هر دو برای رسیدن به حق، مراحل و وصول مختلفی را طی می کنند: (۱) مرحله ی فیض، که در آن باید جنبه ای خاص از نفس انسان ببرد؛ (۲) مرحله ی بسط، که در آن وجهی از نفس انسان انبساط می یابد و وجود انسان از حدود خود گذشته، همه ی عالم را در برمی گیرد؛ (۳) مرحله ی آخر وجد و سرور و شوق الهی است که از آن با عنوان «ابتهاج» یاد می کنیم. در این مرحله، هنرمند یا سالک به مقام فنا و بقا نائل می شود و از تمام احوال و مقامات دیگر می گذرد و به مشاهده ی چهره ی یار راستین توفیق می یابد و از تماشای این چهره، چنان درگیر وجد می شود که گویی تمام مراسم سیر و سلوک را به شبی پیموده است. این همان احساسی است که مولانا و عطار در کنار صوفیان مسلمان، به خوبی آن را تجربه کرده اند. این شهود و وجد راز ماندگاری هنری اسلامی است. در این جاست که دیگر کلام، صوت، خطوط و آوا جنبه هایی از واقعیت جهان مادی نیستند، بلکه چون سلسله مراتب هستی، به واقعیتی ماورایی دلالت دارند. آن ها به این عالم مثالی تعلق دارند، اما اشاره ی آن ها به معنای دیگر است.

این همان اتفاقی است که در مینیاتور اسلامی و به ویژه مینیاتور ایرانی رخ می دهد. حتی قالبی ایرانی به منزله ی تذکارتی است از واقعیتی که ماورای محیط دنیوی

ثبت است در جریده‌ی عالم دوام ما

منابع

- اعوانی، غلامرضا، حکمت و هنر معنوی (تهران: نشر گروس، ۱۳۷۵).
ستاری، جلال، نماد و نمایش (تهران: توس، ۱۳۷۴).
فصلنامه‌ی هنر، (پاییز ۷۳)، ش ۲۶.
نصر، سیدحسین، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه‌ی رحیم قاسمیان (تهران: دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۵).

و مادی حیات روزانه‌ی بشری قرار دارد. بنابراین، اگر هنر در مفهوم عامش قصد دارد که انسان را به درک عمیق‌تری از واقعیت‌های ملموس زندگی برساند و او را با شادی‌ها و لذت‌های زیستن آشنا کند، هنر اسلامی تا آن‌جا برای او وجد و سرور و زیبایی به ارمغان می‌آورد که خود، پرنده‌وار و بال‌زنان به سوی اصل این مثال‌ها و سایه‌ها و به سوی خورشید حقیقت به پرواز درآید. این جاد دیگر هنر مند نیست که مخاطب خود را هدایت می‌کند، بلکه غریزه‌ی خداجویی، کمال‌طلبی و احساس و نیاز مذهبی مخاطب است که او را به جلو می‌برد. در این‌جا، دیگر روح طالب زیبایی مطلق و عشق حقیقی است و از آن‌جا که هنر اسلامی هرگز ادعای کمال ندارد و تنها شمه‌ای از زیبایی و حقیقت را به او نشان داده است، روح تشنه‌ی بال‌زنان به سوی مبداء و اصل این زیبایی پرواز می‌کند. شاید راز و رمز داستان سیمرخ عطار در *منطق‌الطیر* بیان همین حقیقت باشد که سیمرخ حقیقی، گوهر وجود انسانی است که به سوی قرب الهی در حرکت و پرواز است.

به همین دلیل، هنر اسلامی نمی‌خواهد مخاطب خود را به نهایت کمال و زیبایی برساند، زیرا قصد گسترش احساس پرواز او را دارد. کمال و غایت نهایی در جای دیگر است، جایی که این هنر و صورت، تنها اشارتی مختصر به آن است. وجد نهایی نه از این هنر، که از شوق رسیدن به آن سوی این صورت (صوت، نقاشی، معماری، نمایش و...) ناشی می‌شود. هنر اسلامی قصد پنهان کردن چیزی را ندارد، بلکه قصد فاش کردن ذات الهی انسان را دارد. به همین دلیل، مخاطب هنر اسلامی از سادگی و طهارت این هنر ناگهان به خود می‌آید و امتداد این هنر را در وجود خود می‌یابد. گویی با نگاه خود، خالق این هنر است و گویی اثر هنری با تمام «خالی بودن و سادگی»، او را وامی‌دارد که به لحظه‌ی شوق، لحظه‌ای ماورای صورت، کلمات و آواها دست یابد. این جاست که هنر اسلامی حتی از عبادت تاثیرگذارتر می‌شود، زیرا با بهره‌گیری از نیاز زیبایی‌شناسی انسان، او را به سرچشمه و مبداء همه‌ی زیبایی‌ها می‌رساند و به قول خواجه حافظ:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

